

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

دیدگاه محقق خوئی (قدس سره) در مسئله دهم

در مسئله ده يك تعبیری در فرمایش مرحوم خوئی وجود دارد که این را هم در تکمیل مسئله باید بیان کنیم. گفته شد که اگر حاجی برای توشه راهش در طی طریق نمی‌تواند زاد تهیه کند، از همین حالا باید این زاد را تهیه کند و همراه خودش با دابه حمل کند و ببرد، به این نتیجه رسیدیم که در صورت امکان واجب است. مرحوم خوئی می‌فرماید: «و لو به أن يستأجر دابةً لحمله»^[1]؛ یعنی خودش سوار يك دابه می‌شود، اما برای زادش نیاز به يك دابه دیگر دارد باید يك دابه دیگر اجاره کند و با آن دابه این زاد حیوان را حمل کند و این فرمایش درستی است. ما اگر می‌گوئیم صدق استطاعت، الآن این آدمی که پول دارد باید راحله دیگر را اجاره کند و زاد را با آن ببرد، این صدق استطاعت می‌کند و بحث تحصیل استطاعت نیست؛ زیرا الآن این عنوان مستطیع فعلى را دارد.

مسئله یازدهم

امام خمینی (قدس سره) در تحریر الوسيله در مسئله یازدهم می‌نویسد: «المراد من الزاد و الراحله ما هو المحتاج إليه في السفر»؛ زاد و راحله چیزی است که در سفر به آن احتیاج دارد، از نظر مأکول و مشروب و حتی به قول مرحوم سید ظریفی که برای اکل و شرب لازم است اینها هم جزء زاد است. راحله هم که روشن است آن مرکبی است که نیاز دارد. «بحسب حاله قوه و ضعفاً و شرفاً و ضعةً و لا يكفي ما هو دون ذلك و كل ذلك موقوفٌ إلى العرف».^[2]

امام (قدس سره) می‌فرماید در زاد و راحله دو جهت باید توجه شود:

- 1) «قوةً و ضعفاً»؛ يك کسی آدم هیکل‌داری است که چند برابر دیگران غذا می‌خواهد، يك کسی آدم ضعیفی است که غذای کمتری احتیاج دارد، در راحله يك کسی قوی است با ماشین معمولی می‌تواند برود، ولی کسی آدم ضعیفی است که صدا اذیتش می‌کند و نمی‌تواند با ماشین معمولی برود، هم در زاد و هم در راحله جهت اولی مسئله قوت و ضعف است.
- 2) جهت دوم مسئله شرف و ضعه است؛ یعنی باید تناسب با اعتبار و شرافت این شخص داشته باشد. يك شخصی شرافتش این است که با شتر برود، با الاغ نباید برود و اگر با الاغ برود دون شأن او است، يك آدمی باید با ماشین برود با حیوان نرود، شرافت و ضعه در مسئله راحله و زاد معتبر است و بعد می‌فرماید اینها را عرف معین می‌کند که عرف می‌گوید این تناسب با این قوه و ضعفاً دارد یا نه؟ این تناسب با این شرفاً و ضعةً دارد یا نه؟

بعد امام(قدس سره) نتیجه می‌گیرند که اگر کسی خودش را به مادون آن به تکلف انداخت (یعنی کسی شأنش این است که با ماشین برود و با حیوان رفت، شأنش این است که با شتر برود و با الاغ رفت)، این مجزی از حجه الاسلام نیست.

دیدگاه سید یزدی(قدس سره) در مسئله

عبارت مرحوم سید در عروه در مسئله چهار مقداری مفصل‌تر از عبارت تحریر الوسيله است، سید(قدس سره) اول زاد را مطرح کرده بعد راحله را، می‌فرماید: «المراد بالزاد هنا المأكول والمشروب و سایر ما يحتاج إليه المسافر»؛ سایر آنچه که مسافرتش احتیاج دارد، «من الاوعية التي يتوقف عليها حمل المحتاج إليه»؛ ظروفی که غذا و آب به آنها نیاز دارد را باید داشته باشد، «و جميع ضروریات ذلك السفر بحسب حاله قوة و ضعفاً و زمانه حرراً و برداً و شأنه شرفاً و ضعة»؛ یعنی در باب زاد سید سه تا محور را مطرح می‌کند:

1) قوت و ضعف، 2) از نظر زمان، يك کسی هست که در سرما نمی‌تواند حرکت کند، يك کسی هست که عاجز از گرماست و در گرما نمی‌تواند حرکت کند، مستطیع نیست. 3) شأن که شرافت و غیر شرافت است. این درباره زاد.

«و المراد بالراحله مطلق ما یركب»؛ مراد از راحله، مطلق هر مرکوبی است «ولو مثل السفينة فی البحر و اللازم وجود ما یناسب حاله بحسب القوة و الضعف»؛ باید با حال او تناسب داشته باشد، «بل الظاهر اعتباره من حيث الضعة و الشرف کماً و کیفاً فإذا کان من شأنه ركوب المحمل أو الكنيسة»؛^[3] اگر شأنش این است که روی خود زین اسب یا پالان الاغ ننشیند باید برایش يك كجاوه و مهملی بزنند (کنیسه هم ظاهراً همان كجاوه باشد که در بعضی از حیوان‌ها می‌گویند مهمل و در بعضی دیگر می‌گویند کنیسه، شاید کنیسه همان هودج باشد).

بنابراین ایشان در باب زاد بحثی ندارد، بالأخره در باب زاد آن غذای متعارفی که لازم دارد از اكل و شرب و اینها باید همراهش باشد، نه این که بگوئیم باید يك چیزی در راه همراهش باشد که بخور و نمیر باشد، باید مناسب حال این باشد. يك وقت بحث اخلاقی و فضیلتی می‌خواهیم کنیم که «افضل الاعمال احمزها»، انسان در این سفر کم بخورد، ولی يك وقت بحث فقهی می‌کنیم. در بحث فقهی این باید مناسب حال او باشد، اگر مناسب حال او نباشد شارع وجوب را برای او قرار نداده و به عنوان حجة الاسلام نمی‌شود. اگر کسی بگوید من پول غذا را ندارم ولی حاضرم گرسنگی متحمل شوم و به حج بیایم هیچ مشکل دیگری نداشته باشد این حجة الاسلام نیست.^[4]

بنابراین باید زاد مناسب خودش را داشته باشد و اگر نداشت هم مناسب با هیکل و هم مناسب با شرافت، يك کسی که در يك جایی زندگی می‌کند که غذای مناسب می‌خورد، بگوئیم تو در این راه نان جو بردار و به آب بزن و بخور، این مستطیع نمی‌شود.

ادله مسئله یازدهم

حال ممکن است سؤال کنید دلیلش چیست؟ این که در زاد باید مسئله قوت و ضعف، مسئله شرافت و عدم شرافت در نظر گرفته شود دلیلش چیست؟ اینجا در کلمات به دو دلیل اشاره شده است:

دلیل اول: «لا حرج»

حکومت ادله «لا حرج» بر این اطلاقات ادله به این بیان که اولاً آیه می‌گوید «لله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلاً»،

ثانیاً «من استطاع» هم می‌گوئیم زاد و راحله، ثالثاً این زاد و راحله را با ادله «لاخرج» مقید کرده و می‌گوئیم زادی که حرجی نباشد. اگر يك غذا مثل همین نان خشك كه مناسب انسان نیست، این حرجی است.

مرحوم والد ما می‌فرماید: نیازی به این راه نیست که ما از راه ادله «لاخرج» استفاده کنیم، بلکه از باب این که عرف در چنین مواردی حاکم است، عرف می‌گوید شارع گفته این باید زاد داشته باشد، حال از اینجا به بعد دست من عرف است. عرف می‌گوید شارع گفته باید زاد داشته باشد، اما من دیگر معین می‌کنم «زاد كلّ انسان به حسب حاله»، هر انسانی زاده به حسب حال خودش است، نوعاً آدم‌های لاغر کمتر بدن‌شان نیاز به غذا دارد تا افراد چاق، زاد كل انسان بحسبه و عرف این را معین می‌کند.

به بیان دیگر، اگر مسئله «لاخرج» را مطرح کنیم مسئله خیلی صناعی و فنی می‌شود به این بیان که يك دليل داریم «من استطاع»، در روایت «من استطاع» را به زاد و راحله معنا کرده است، به حسب اصولی زاد اطلاق دارد و می‌گوید: «أنّ له زاداً و راحله»؛ یعنی هر زاد و راحله‌ای؛ چه حرجی باشد چه نباشد، چه مطابق شأنش باشد و چه نباشد. بعد بگوئیم ادله «لاخرج» می‌گوید: اگر يك زادی بر کسی حرجی است فایده ندارد و باید زادی باشد که حرجی نباشد، اما این راه دوم که مرحوم والد ما طی کردند می‌گویند به حسب العرف است.

ایشان می‌فرماید: «فإنه بعد ما كان المرجع في تشخيص الاستطاعة الواقعة في الآية هو العرف كما قوينا»؛ ایشان می‌گویند ما استطاعت در آیه را به استطاعت عرفیه معنا کردیم، «و كان المرجع في تشخيص معنى الزاد و الراحله الواقعين تفسيراً للآية في الروايات هو العرف ايضاً فهو يقضى (يعني عرف حاكم است) بالفرق بين الضعيف و القوي»^[5]؛ اگر گفتیم آیه می‌گوید: «من استطاع» و «من استطاع» هم یعنی زاد و راحله، این همان معنای عرفی استطاعت است؛ یعنی اگر گفتیم آیه استطاعت عرفیه را می‌گوید، استطاعت عرفیه یعنی زاد و راحله عرفی.

این روشن است زاد عرفی هر کسی به حسب حال خودش است، عرف بین ضعیف و قوی در زاد فرق می‌گذارد ولی اگر طبق مسلکی که ما تقویت کردیم و پذیرفتیم، می‌گوئیم این معنای شرعی است، اصلاً شارع می‌گوید استطاعت یعنی زاد و راحله، زاد و راحله هم اطلاق دارد هر زادی، برای هر کسی، زاد باید باشد و صدق زاد کند هر چند مطابق با هیکل و شأنش نباشد.

دیدگاه برگزیده

لذا طبق این مسلکی که داریم هیچ راهی غیر از مسئله «لاخرج» باقی نمی‌ماند و این راه عرفی که مرحوم والد ما فرمودند روی این مسلک است که ما استطاعت را عرفیه بگیریم، می‌گوئیم استطاعت عرفیه یعنی زاد و راحله عرفی، زاد و راحله عرفی هر کسی به حسب حال خودش است، اما اگر گفتیم استطاعت شرعیه است می‌شود زاد و راحله، آن که شرع بگوید. شرع می‌گوید اطلاق. حال این اطلاق نهایتاً با ادله «لاخرج» تقیید می‌خورد و مسلماً در جایی که مسئله قوت و ضعف است تقیید می‌زند؛ یعنی اگر به يك کسی بگوئیم نان جو بخور تا به مکه برسی این حرجی است، اما اگر کسی شأنش این است که شتر سوار شود بگوئیم با الاغ برو، فقط يك مقداری دون شأنش هست این حرجی نیست.

بنابراین به نظر ما در جریان «لاخرج» در مسئله شرافت، البته بعضی از مصادیقش حرجی می‌شود، ولی بعضی از مصادیقش دون شرفش هست (مثلاً کسی که شرافتش این است که با هواپیما برود حالا با ماشین برود این دون شأنش هست)، اما حرجی نیست، پس در همه جا ملازمه ندارد؛ یعنی دون شأن بودن همه جا ملازمه با حرجی بودن ندارد.

لذا به نظر ما اگر بخواهیم به ادله «لاخرج» تمسك کنیم تمسك به ادله «لاخرج» در مسئله شرف و ضعه مشکل است، در مسئله

قوت و ضعف حرجی است، کسی که باید هر روز يك مقدار برنج بخورد نمی‌توان گفت که فقط نان بخور. راه حرج در مسئله شرف و ضعه يك مقدار دست ما را می‌بندد، مسئله حرج در بحث قوت و ضعف به خوبی جریان دارد، اما اگر ما تمسك به عرف کردیم عرف هر دویش را در اینجا باری ما تحکیم می‌کند. عرف می‌گوید زاد كل انسان بحسبه، ولی می‌گوئیم اگر شرعی است شرع می‌گوید این باید زاد داشته باشد و مطلق است، ولی این اطلاقش را می‌آید از «لاحرج» تقیید می‌زند.

بنابراین طبق دیدگاه مرحوم والد ما (که استطاعت را عرفی می‌دانست)، اگر دون شرافتش بود مجزی نیست هر چند حرجی باشد، اما طبق دیدگاه برگزیده (که استطاعت را شرعی می‌دانیم)، باید به «لاحرج» تمسك کرده و در نتیجه همیشه دو شرافت بودن با «لاحرج» ملازمه ندارد و نتیجه این دو راه مختلف است.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

[1] «الزاد من الطعام و الماء بل و علف الدابة و نحو ذلك من الحوائج إن كانت موجودة في كل منزل ينزله في الطريق فلا يجب الحمل، و إن لم تكن موجودة في الطريق و احتاج إلى الحمل كالسفر في البر و البحر، فذهب جماعة إلى عدم وجوب الحمل، لأنه من تحصيل الاستطاعة، و يسقط وجوب الحجّ حينئذ، و ذهب آخرون إلى وجوب الحمل، إلا إذا كان حرجياً زائداً على ما يقتضيه الحجّ، و هذا القول هو الصحيح، لصدق أن له زاداً على ما إذا تمكن من حمله، و إن لم يكن موجوداً في الطريق، و لا يختص بوجوده في الطريق بل عليه أن يحمله، و لو بأن يستأجر دابةً لحمله.» موسوعة الإمام الخوئي؛ ج26، ص: 67.

[2] «مسألة 11 المراد من الزاد و الراحلة ما هو المحتاج إليه في السفر بحسب حاله قوة و ضعفا و شرفا و ضعة، و لا يكفي ما هو دون ذلك، و كل ذلك موكول إلى العرف، و لو تكلف بالحج مع عدم ذلك لا يكفي عن حجة الإسلام، كما أنه لو كان كسوبا قادرا على تحصيلهما في الطريق لا يجب و لا يكفي عنها.» تحرير الوسيلة؛ ج1، ص: 373.

[3] «المراد بالزاد هنا المأكول و المشروب و سائر ما يحتاج إليه المسافر من الأوعية التي يتوقف عليها حمل المحتاج إليه و جميع ضروريات ذلك السفر بحسب حاله قوة و ضعفا و زمانه حرا و بردا و شأنه شرفا و ضعة و المراد بالراحلة مطلق ما يركب و لو مثل السفينة في طريق البحر و اللازم وجود ما يناسب حاله بحسب القوة و الضعف بل الظاهر اعتباره من حيث الضعة و الشرف كما و كيفا فإذا كان من شأنه ركوب المحمل أو الكنيسة بحيث يعد ما دونها نقصا عليه يشترط في الوجوب القدرة عليه و لا يكفي ما دونه و إن كانت الآية و الأخبار مطلقة و ذلك لحكومة قاعدة نفى العسر و الحرج على الإطلاقات نعم إذا لم يكن بحد الحرج وجب معه الحج و عليه يحمل ما في بعض الأخبار من وجوبه و لو على حمار أجدع مقطوع الذنب.» العروة الوثقى (للسيد اليزدي)؛ ج2، ص: 429 - 430.

[4] نکته: این روزها در فضای مجازی دیدم یکی از آقایان گفته بودند تا اخلاق و عقاید فهمیده نشود فقه فهمیده نمی‌شود، تقریباً نظیر این تعبیر بود. این به نظر ما اصلاً مطلب درستی نیست، فقه خودش يك ضابطه‌ای دارد، اخلاق يك ملاك و ضابطه دیگری دارد. این که ما بگوئیم تا اخلاق و مبانی اخلاق را، یا مبانی اعتقادی را درست نکنیم، نمی‌توانیم مبانی فقهی داشته باشیم حرف غلطی است. مسیر فقه، ضوابط و ملاکاتش از اخلاق جداست. شارع می‌گوید من وجوب حج را برای کسی که عین زاد یا قیمتش را دارد قرار می‌دهم، حال يك کسی بگوید من می‌خواهم گرسنگی بکشم و چهل روز چیزی نخورم غیر از آب و فقط زنده بمانم، این ممکن است خیلی ثواب داشته باشد حتی ممکن است ثوابش از حجة الاسلام هم بالاتر باشد، چون گاهی اوقات بعضی از مستحبات ثوابش ممکن است از يك واجبی بیشتر باشد، ولی این به عنوان حجة الاسلام نیست و او بعداً که دوباره مستطیع شد، شارع می‌گوید باید بروی حجة الاسلام خود را انجام بدهی. در فقه اینها را خوب دقت کنید یعنی واقعاً آقایانی که در مسیر اجتهادند اگر این مرز میان فقه و اخلاق و عقاید برای فقیه روشن نباشد نمی‌تواند اجتهاد کند، و به این معناست که نباید اینها را داخل هم کند. شما ببینید يك وقتی اگر کسی حوصله کند روایات اخلاقی که گاهی اوقات ورود در فقه پیدا کرده مثل «انت و مالک لأبيك»، این را پیامبر(صلی الله علیه و آله) به يك کسی فرمودند، این را بزرگانی مثل مرحوم خوئی می‌گویند این روایت اخلاقی است و نمی‌توانیم بگوئیم «انت و مالک لأبيك» به این معناست که هر چه مال داری برای پدرت هست و پدرت هر چه از

مال تو بردارد و هر کاری هم می‌خواهد بکند. اگر بخواهیم به این روایت به دید فقهی نگاه کنیم به همین معناست که بگوئیم پدر شما بیاید مال شما را بردارد و هر کاری هم می‌خواهد بکند نمی‌شود، این روایت فقهی است. گاهی اوقات برخی از اینهایی که از فقه اطلاعی ندارند می‌گویند چرا به کلمات امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه در فقه استدلال نمی‌شود؟! اولاً گاهی اوقات استدلال می‌شود، ثانياً خیلی از گزاره‌های نهج البلاغه عنوان فقهی را ندارد، شما ببینید هیچ فقهی در طول تاریخ نیامده برای این که چرا زن قاضی نمی‌توان بشود، به به عبارت «هنّ نواقص العقول» در فقه استدلال کند. البته گاهی اوقات به عنوان مؤید می‌آورند که حالا اینها ضعف عقل یا ضعف ایمان دارند، ولی هیچ فقهی به عنوان دلیل این را مطرح نمی‌کند. چون این گزاره فقهی نیست، این يك قضیه خارجی و به دنبال قضیه جمل بوده است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم روی بعضی از جهات فرمودند: «هنّ نواقص العقول و الايمان»، یا روایات دیگر و کلمات دیگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) به همین صورت است. باید گزاره گزاره فقهی باشد نه اخلاقی و قضیه خارجی و قضیه فی واقعه نباشد، بلکه يك قضیه حقیقیه که در هر زمانی بشود به آن تمسك کرد، باید این چنین باشد.

[5] □ «و الظاهر انه لا حاجة الى هذا النحو من الاستدلال حتى يرد عليه ما أورد على الاستدلال بهذه الحكومة في الجهة الثانية بل يمكن ان يستدل عليه بحكم العرف بالفرق بينهما فإنه بعد ما كان المرجع في تشخيص الاستطاعة الواقعة في الآيه هو العرف كما قويناه و كان المرجع في تشخيص معنى الزاد و الراحلة الواقعين تفسيرا للآية في الروايات أيضا هو العرف فهو يقضى بالفرق بين الضعيف و القوى في الزاد و الراحلة كما لا يخفى.» تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة - الحج؛ ج 1، ص 93 - 94.